

مفهوم و ماهیت عدالت اجتماعی با رویکرد اسلامی*

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۰/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱۶

سیدرضا حسینی**

چکیده

گستره معانی عدالت و کاربرد آن در عرصه‌های گوناگون؛ از جمله علوم اجتماعی و اقتصادی، ارائه تبیینی منسجم و مستدل از مفهوم و درون‌مایه محتوایی عدالت اجتماعی به‌عنوان خشت نخست هندسه معرفت عدالت اجتماعی را ضروری می‌کند. نوشتار پیش‌رو با تبیین مفهوم، ماهیت و تقسیم‌های عدالت اجتماعی و بررسی نظریه‌های مطرح در این باره به دنبال نشان‌دادن این مطلب است که ایده «وضع الشیء فی موضعه» در تعریف عدالت اجتماعی فاقد پشتوانه کافی در لغت، نصوص دینی و اصطلاحات علمی است. مقاله نشان می‌دهد که مفهوم لغوی عدالت، برابری و معنای اصطلاحی آن در عدالت عام، برابری و مطابقت رأی، عمل، رابطه و حالت‌های نفس با حق است که به‌طور خلاصه به «رعایت حق» تعبیر می‌شود. در عدالت اجتماعی، مقتضای رعایت حق، برابری همگان در اجرای قانون و برابری مقدار اعطای حق با میزان استحقاق است و چنین معنایی با ایده «اعطاء کل ذی حق حقه» در تعریف عدالت سازگارتر است. مقاله پیش‌رو در ادامه به واکاوی معانی و کاربردهای «حق» و معنای مورد نظر آن در عدالت اجتماعی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که حق در تعریف عدالت اجتماعی به معنای اعتبار نوعی سلطه و امتیاز برای ذی‌حق و ملازم با پدیدساختن تکلیف برای «من علیه‌الحق» است. نیز مفهوم حق متفاوت از مفهوم حکم بوده و حقوق استحقابی متداول در حیطه اخلاق را شامل نمی‌شود.

واژگان کلیدی: عدالت اجتماعی، حق، حکم، تکلیف، حکمت، عقلانیت، کارایی.

طبقه‌بندی JEL: D63, Z12.

* این مقاله مستخرج از تحقیقی است که نویسنده در سال ۱۳۹۰ به سفارش کمیسیون مطالعات اسلامی مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام داده است.

** عضو هیئت علمی گروه اقتصاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

Email: srhoseini@hawzeh.ac.ir.

مقدمه

ارتقای شاخص‌های حیات جمعی و ثبات نظام اسلامی در گرو ارائه مفاهیم کاربردی و تولید نظریه‌های اصیل اسلامی درباره موضوعات اساسی است. عدالت مهم‌ترین شاخص ارتقای حیات بشری بوده و برقراری آن یکی از هدف‌های مهم اسلام است. از آنجا که واژه عدالت در نصوص قرآن کریم و روایت‌های فراوان به‌کار رفته و فهم معنای آن، مقدمه فهم آموزه‌های اسلام در این باره است، در نوشتار پیش‌رو به بررسی مفهوم و ماهیت عدالت خواهیم پرداخت. شاید پرداختن مفصل به این امر تا حدودی تعجب برانگیز باشد؛ اما با عنایت به اینکه در کنار مفهوم عدالت مفاهیم دیگری مانند برابری، کارایی، عقلانیت، حکمت و ... نیز مطرح است که هر کدام بار معنایی خاصی دارند و عدالت حوزه‌های گوناگون فردی و اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، کلامی و ... دارد که هر یک از آنها اقتضائات خاصی دارند، لازم است جهت جلوگیری از خلط بحث و بازشناسی حوزه‌های گوناگون عدالت از یکدیگر، بُعدهای گوناگون این مفهوم را به‌طور دقیق بررسی کنیم. بدیهی است تا زمانی که مفهوم عدالت برای ما به‌طور دقیق معین نشده باشد هر گونه بحثی درباره معیارهای عدالت و شاخص‌سازی برای آن بدون مبنا بوده و از افتادن در بیراهه و ارتکاب اشتباه مصون نخواهیم بود. معنای عدل و واژه‌های پیرامونی آن در لغت، مفاهیم و کاربردهای عدل در قرآن کریم و روایت‌ها، مفاهیم‌های اصطلاحی مطرح‌شده برای عدالت اجتماعی و جنبه‌های فردی و اجتماعی و موضوع آن و نیز معنای حق و چگونگی ارتباط آن با عدالت اجتماعی عنوان‌های بحث‌های مقاله پیش‌رو را تشکیل می‌دهند. هدف مقاله از بررسی موارد پیشین این است که در راه کاستن از ابهامات و رفع سوء تفاهمات موجود درباره مفهوم و ماهیت عدالت اجتماعی گام بردارد.

پیشینه تحقیق

موضوع عدالت در عرصه‌های گوناگونی مانند کلام، اخلاق، فلسفه سیاسی، فقه و ... بحث می‌شود. در زمینه علوم اجتماعی نیز موضوع عدالت اجتماعی ادبیات گسترده‌ای دارد و جنبه‌های گوناگون آن مانند ضرورت، مفهوم، اصول و معیارها، مبانی، شاخص‌های آن مورد توجه اندیشه‌وران بوده است. در دوره معاصر استاد مطهری رحمته‌الله در کتاب **عدل الهی** و دیگر

آثار خود تا حدودی به این موضوع پرداخته‌اند. شهید صدر رحمته‌الله در کتاب *اقتصادنا*، حقوق توزیع درآمد و ثروت را به‌طور مستوفی مورد بحث قرار داده‌اند. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی به‌ویژه سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی در این باره ارائه شده و همایش‌های فراوانی نیز برگزار شده است؛ اما با این همه، پیچیدگی این موضوع و زوایه‌های پنهان آن، اولویت تحقیق در این باره را در صدر اولویت‌های پژوهشی حفظ کرده است. یکی از جنبه‌های مهم عدالت اجتماعی که در ادبیات موجود کمتر مورد بحث قرار گرفته و بسیاری از ابهام‌های موجود را پدید آورده است، مفهوم و ماهیت عدالت اجتماعی است. از جمله کارهای موجود در این باره می‌توان به کتاب‌های *مبانی نظری عدالت اجتماعی* نوشته حسین توسلی (۱۳۷۵)؛ *عدالت و کارایی* نوشته حسین عبیوضلو (۱۳۸۴)؛ *در هوای حق و عدالت* نوشته محمدعلی موحد (۱۳۸۱) و مقاله‌های «بررسی جامع مفهوم عدالت از دیدگاه اسلام» در شماره ۲ *دوفصلنامه معرفت سیاسی* نوشته حمید حاجی‌حیدر؛ مقاله «عدالت اقتصادی از دیدگاه اسلام» نوشته *احمدعلی یوسفی* در شماره ۱۷ *فصلنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی*؛ «نظریه جامع عدالت» در *فصلنامه فلسفه دین*، شماره ۶ نوشته ناصر جهانیان (۱۳۸۹) اشاره کرد. در میان تمام این آثار اثری که به‌طور خاص بر تبیین مفهوم و محتوای عدالت اجتماعی و ترسیم جایگاه آن در مقایسه با دیگر حوزه‌های عدالت و نیز بازشناسی جنبه‌های حقوقی و اخلاقی و نسبت عدالت با مفاهیم مرتبط مانند کارایی، عقلانیت و ... پرداخته باشد مشاهده نشد.

معنای عدل در لغت

عدل در لغت در معانی متعددی مانند مساوات و برابری، راستی و راست ایستادن، نظیر، همتا و معادل، کیل و پیمان، میانه‌روی و رعایت حد وسط، دادگری و حکم به حق و انصاف، شخص، قول یا حکمی که مورد رضایت و خشنودی مردم واقع شود، ضد جور استعمال شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۸-۴۰ / عسکری، ۱۴۱۲ق، ص ۳۵۳ / ابن‌أثیر، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱ / ابن‌منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۱۱، ص ۴۳۰-۴۳۳ / فیروزآبادی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۱۳-۱۴).

قرشی در کتاب قاموس القرآن (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۳۰۱-۳۰۳) پس از بررسی معانی پیش گفته، معنای اصلی عدل را «برابری» دانسته است. ابن فارس که به ریشه‌یابی معانی حقیقی لغات و بازشناسی آنها از معانی مجازی شهرت دارد، درباره این دو معنای عدل می‌گوید: «العین والادل واللام، أصلان صحیحان لکنهما متقابلان کالمتضادین أحدهما یدل علی استواء والآخر یدل علی اعوجاج» (ابن فارس، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۴۶-۲۴۸). راغب/صفهانی نیز معنای اصلی عدل را مساوات معرفی کرده است (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۶۲-۵۶۴). به باور این لغت‌شناسان معانی گوناگون عدل در مقایسه با یکدیگر از مقوله اشتراک لفظی نبوده و همه آنها در اصل از یک معنای واحد «برابری» گرفته شده و بقیه معانی به علت مناسبت‌های گوناگون از این معنا اشتقاق یافته‌اند.

علامه مصطفوی در کتاب التحقيق فی کلمات القرآن الکریم (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۵۶) ضمن اینکه بازگشت این معانی به معنای واحد را تأیید می‌کند با این حال معنای محوری و اصلی عدل را رعایت حد وسط میان افراط و تفریط معرفی کرده است.

در جمع‌بندی میان این دو معنا به نظر می‌رسد، معنای برابری در مقایسه با «رعایت حد وسط» جامعیت و انعطاف‌پذیری بیشتری داشته و به واقعیت نزدیک‌تر است؛ زیرا اولاً، می‌توان گفت: «رعایت حد وسط، بدون افراط و تفریط و بدون زیاده و نقیصه» به نوعی متخذ از معنای برابری است چون که حد وسط در حقیقت همان نقطه‌ای است که نسبت آن، به دو طرف افراط و تفریط برابر باشد. از این رو بدون استناد به معنای برابری تعیین حد وسط ممکن نیست؛ ثانیاً، این معنا با قول لغت‌شناسانی مانند راغب/صفهانی و ابن فارس که در صدد بازشناسی معنای حقیقی از معنای استعمالی این واژه بوده‌اند، انطباق دارد؛ ثالثاً، بسیاری از معانی عدل مانند مثل، همتا، کیل، قیمت و ... را نمی‌توان بدون تکلف به معنای رعایت حد وسط برگرداند؛ رابعاً واژه‌های مشابه عدل مانند قسط و انصاف نیز چنان‌که خواهیم دید با معنای برابری سنخیت بیشتری دارند.

واژه‌های پیرامونی عدل

۱. قسط

واژه قسط مانند عدل دو معنای اصلی دارد که متضاد هم هستند. قسط به کسر قاف به معنای عدل و قسط به فتح قاف به معنای جور (ابن فارس، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۸۵).

ابوهلال عسکری تفاوت قسط و عدل را چنین بیان می‌کند:

قسط، عدل آشکار است و به همین جهت مکیال و میزان را قسط می‌گویند؛ زیرا عدل را برای شما به تصویر می‌کشد؛ به‌گونه‌ای که آن را آشکارا مشاهده می‌کنی؛ اما برخی از اقسام عدل آشکار نیست. از این رو گفتیم قسط سهم و نصیبی است که وجه آن روشن باشد و «تقسط القوم الشیء» یعنی آن را به قسط تقسیم کردند (عسکری، ۱۴۱۲ق، ص ۴۲۸).

۲. انصاف

انصاف از ریشه نصف است که در لغت دو ریشه حقیقی دارد. یکی دلالت بر نیمه شیء می‌کند و دیگری بر نوعی از خدمتکاری و به‌کار گرفتن دیگران (ابن فارس، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۴۳۱-۴۳۲) و انصاف (به کسر) به معنای عدل است. ابن‌الاعرابی می‌گوید: «أَنْصَفَ» وقتی گفته می‌شود که حق را بگیرد و حق را بدهد (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۵۰۰-۵۰۴).

انصاف در معامله به معنای عدالت است. به این صورت که از او سود نگیری؛ مگر مانند آن چیزی که به وی می‌دهی و ضرری را به وی تحمیل نکنی؛ مگر به مانند آنچه از وی به تو می‌رسد (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۹۵-۴۹۶).

ابوهلال عسکری درباره فرق بین انصاف و عدل می‌گوید:

انصاف عبارت است از اعطای نصف؛ اما عدل در این مورد و غیر آن نیز به‌کار می‌رود. چنان‌که مثلاً به سارقی که دست وی قطع می‌شود، می‌گویند عدالت درباره وی اجرا شد؛ می‌گویند انصاف درباره وی رعایت شد و اصل انصاف این است که نصف شیء را بدهی و نصف را بگیری بدون زیاده و نقصان (عسکری، ۱۴۱۲ق، ص ۸۰).

۳. جور

جور از مفاهیم مخالف عدالت بوده و معنای آن انحراف از راه است (ابن فارس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۹۳). در کتاب‌های لغت برای «جور» معانی گوناگونی مانند نقیض عدل، ضدّ میانه‌روی، ترک میانه‌روی، ظلم و ... نقل شده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۵۶ / فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۱۷۶ / فیروزآبادی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۹۴).

۴. ظلم

معنای اصلی ظلم، جور و تجاوز از حد است (ابن‌منظور، ۱۴۱۰ق، ج ۱۲، ص ۳۷۳ / ابن‌اثیر، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۱۶۱). زبیدی از برخی از اهل لغت نقل می‌کند که اصل معنای ظلم را نقص

دانسته است. خود وی نیز آن را به معنای تصرف در ملک غیر و تجاوز از حد معرفی می‌کند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۴۴۷).

علامه مصطفوی معنای اصلی این کلمه را تباه کردن حق و عدم ادای آنچه که حق است دانسته و می‌گوید: «فرقی نمی‌کند که درباره خودش باشد یا غیر وی یا حقوق خداوند متعال جل جلاله و نسبت به ذوی العقول باشد یا غیر آنها و در حقوق مادی، معنوی یا روحی باشد» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۱۷۱).

عسکری درباره تفاوت بین جور و ظلم می‌نویسد:

جور، خلاف استقامت و راستی در حکم و در سیره حاکمان است؛ اما ظلم ضرری است که به ناحق است و جبران نمی‌شود و اصل ظلم، کم گذاشتن حق و جور، عدول از حق است. در نقیض ظلم انصاف؛ یعنی اعطای حق به صورت کامل اطلاق می‌شود؛ اما در نقیض جور عدل که عبارت از بازگشت به حق از راه فعل است به کار می‌رود (عسکری، ۱۴۱۲ق، ص ۱۷۲).

ملاحظه می‌شود که در تمام واژه‌های پیرامونی عدل نیز به نوعی مفهوم برابری لحاظ شده است؛ به طور مثال، در انصاف، برابر قرار دادن خود با دیگران در ارزیابی نفع و ضرر رساندن؛ در قسط، برابری سهم‌ها و اجزای تقسیم؛ در جور، برابری از حیث نسبت رفتار با جانب افراط و تفریط؛ در ظلم، برابری از حیث تطابق عمل با حدود (بدون نقصان و زیاده)؛ نیز در معنای قیمت، ارزش برابر؛ در کیل، وسیله‌بودن برای سنجش برابری مقدار کالای تحویلی با مفاد قرارداد؛ در استقامت، برابری نسبت مسیر حرکت با جانب چپ و راست. نکته‌ای که در تمام این موارد باید به آن توجه شود این است که باید دید برابری از چه جهتی مورد نظر است. همان‌طور که در کاربرد واژه عدل در مصداق‌های آن نیز باید توجه شود که برابری در چه چیزی منظور است؛ به طور مثال، درباره عدالت در سخن، برابری و مطابقت آن با واقعیت و در عدالت در حکم، برابری و مطابقت حکم با حدود، قوانین و

نکته دیگر اینکه وقتی واژه عدل را درباره امور محسوس مانند برابری دو کفه ترازو با هم به کار می‌بریم و می‌گوییم این طرف عدل آن طرف است، دو طرف برابری به طور کامل مشخص و ملموس هستند؛ اما درباره رفتارها و امور ارزشی، طرفی که رفتار باید با آن مطابقت و برابری داشته باشد تا عدل صدق کند به کمک مفهوم دیگری به نام حق و حد

تجسم پیدا می‌کند و این ویژگی از تأمل در معانی جور و ظلم که مخالف عدل هستند به خوبی روشن می‌شود. با عنایت به این نکته مشخص می‌شود که رابطه تنگاتنگی میان مفاهیم حق و عدل وجود خواهد داشت؛ بنابراین معنای عدل درباره رفتارها مطابقت و برابری آنها با حق و حدّ خواهد بود. درباره معنای حق نیز مطالبی وجود دارد که در بحث‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

عدل در اصطلاح آیات و روایات

برای شناخت معنای عدل در لسان شارع می‌توان به کتاب‌های لغوی که در زمان شارع نوشته شده‌اند یا به کتاب‌های تخصصی لغت که برای شناخت لغات قرآن کریم یا روایت‌ها نوشته شده‌اند مراجعه کرد و با استفاده از متون قرآنی و حدیثی به تبیین بهتر آن پرداخت. از نگاه منابع لغوی کهن و منابع تخصصی لغات قرآن کریم و روایت، چنان‌که از مطالب پیشین روشن شد، مفهوم متفاوتی برای عدل ذکر نشده است.

در قرآن کریم واژه‌های اصلی و مشتقات عدل ۲۸ بار، قسط ۲۵ بار و ظلم ۳۱۶ بار تکرار شده است. این واژه‌ها در موارد گوناگونی مانند عدل الهی، عدالت در حکم به‌کار رفته‌اند که مجموعه آنها را می‌توان به چهار دسته ذیل تقسیم کرد:

۱. معادل بودن دو چیز با هم «أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا» (مائده: ۹۵)؛
 ۲. عدل الهی «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (آل عمران: ۱۸)؛
 ۳. عادل بودن افراد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (مائده: ۱۰۶)؛
 ۴. عادلانه بودن اعمال فردی و اجتماعی انسان‌ها مانند عدالت در قول (انعام: ۱۵۲)، عدالت در حکم (نساء: ۵۸)، عدالت در اصلاح بین مردم (حجرات: ۹)؛ «عدالت در کیل و وزن کردن (رحمن: ۹) و عدالت در مطلق اعمال (حدید: ۲۵ / نحل: ۹۰).
- صرف‌نظر از موارد معدودی که در آنها عدل و قسط به معنای اعوجاج به‌کار رفته‌اند، به‌نظر می‌رسد معنای برابری در تمام موارد کاربرد پیش‌گفته، به نوعی ملحوظ شده است؛ گرچه ممکن است به لحاظ اقتضای هر مورد، برابری از ناحیه خاصی مورد نظر باشد. درباره مورد نخست، منظور از برابری، برابری دو طرف معادله است مانند دو لنگه بار که می‌گوییم این دو، معادل و هم‌اندازه هم هستند. درباره عادل بودن افراد با توجه به اینکه

صفت عادل بودن از رفتارهای عادلانه افراد انتزاع می‌شود، برای فهم آن باید نوع برابری در مورد اعمال و رفتارها را بررسی کرد. درباره عدل الهی، می‌توان گفت از آنجا که خداوند متعال جَلَّ جَلَلُهُ حکیم علی‌الاطلاق است در تمام افعال تکوینی، تشریحی و کیفر و پاداش، هر چیزی مطابق با حق و درست به اندازه‌ای که ظرفیت و شایستگی آن وجود دارد (بدون کم و زیاده) از وی صادر می‌شود: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (احقاف: ۳)؛ «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق: ۳)؛ «وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (زمر: ۶۹)؛ «ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۸۱). بنابراین در این باره نیز، منظور از عدالت مطابقت با حق است و وقتی می‌گوییم خداوند متعال جَلَّ جَلَلُهُ عادل است؛ یعنی اعمال وی مطابق با حق است؛ اما درباره مورد چهارم که بیشترین کاربرد عدالت در قرآن کریم است، ملاحظه مجموعه آیات عدل و قسط و مفاهیم پیرامونی آنها نشان می‌دهد مفهوم اساسی و قانونی عدالت که در این باره، برابری و نابرابری باید با رعایت آن معنا پیدا کند، باز هم همان مفهوم حق است. قرآن کریم پیروی از حق و رعایت آن را باعث برقراری عدالت دانسته است: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف: ۱۸۱)؛ چنان‌که درباره ظلم نیز می‌فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹). اگر عدم رعایت حدود الهی که تعبیر دیگری تجاوز از حق است به معنای ظلم باشد، به قرینه مقابله رعایت حق و حدود الهی عدالت خواهد بود.

در اصطلاح روایت‌ها نیز عدالت در معنای عرفی آن استعمال شده و موارد کاربرد آن نیز کم‌وبیش مانند آیه‌هاست. درباره کاربرد عدالت در اعمال فردی و اجتماعی انسان‌ها، به‌ویژه در روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و با حکومت، در بیان‌های امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام ارتباط نزدیک مفهوم عدل و حق با صراحت بیشتری قابل مشاهده است. صریح‌ترین بیان در این باره در بیان‌های امیر مؤمنان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، در ضمن خطبه گران‌بهای در جریان جنگ صفین ایراد شده است. در آغاز این خطبه که به بیان اهمیت اجرای حق، به‌ویژه حقوق متقابل حکومت و مردم، اختصاص دارد، امام عَلَيْهِ السَّلَام حق را وسیع‌ترین چیزها در مقام ادعا و توصیف؛ اما تنگ‌ترین آنها در مقام عمل معرفی می‌کنند. زمانی که رعیت حق والی را ادا کند و والی حق مردم را رعایت کند، حق در میان آنها عزیز و راه‌های دین پایدار و نشانه‌های عدالت برقرار شود (نهج‌البلاغه، خ ۲۱۶). در میان روایت‌ها برخی از آنها حاوی

نکته‌های ملموس‌تری از جنبه‌های عدالت، به‌ویژه درباره عدالت اجتماعی هستند که در بررسی مفهوم اصطلاحی عدالت اجتماعی به آنها خواهیم پرداخت.

خلاصه کلام در بررسی معنای عدل و کاربردهای آن در آیه‌ها و روایت‌ها این است که مفهوم کلی عدل در آیه‌ها و روایت‌ها مانند معنای لغوی و عرفی آن؛ یعنی برابری است. درباره موارد کاربرد چهارگانه پیش‌گفته نیز صرف نظر از مورد نخست که در آن، عدل فقط از برابری به‌عنوان واقعیت بیرونی و فاقد جنبه ارزشی حاکی است، در بقیه موارد که عدالت به‌عنوان وصف ارزشی برای ذات الهی و اشخاص یا اعمال و رفتار آنها مطرح است، معنای عدالت همان مطابقت (یا برابری) با حق و رعایت آن است.

مفهوم عدالت در اصطلاح دیگر علوم

مسئله عدالت در رشته‌های علمی گوناگونی مانند کلام، فقه، اخلاق، حقوق سیاست، اقتصاد و ... مورد بحث قرار گرفته است.

در علم کلام مسئله عدل الهی مورد بحث قرار می‌گیرد که به رابطه خالق و مخلوق اختصاص دارد. چنان‌که شهید مطهری رحمته‌الله می‌نویسد:

عدل الهی؛ یعنی هر موجودی، هر درجه از وجود و کمال وجود که استحقاق و امکان آن را دارد دریافت می‌کند. ظلم؛ یعنی منع فیض و امساک جود از وجودی که استحقاق دارد. به این معنا عدل یک صفت کمال برای ذات احدیت است و صفت ظلم که نقص است از وی سلب می‌شود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۷-۷۸).

در علم اخلاق از عدالت اخلاقی بحث می‌شود که به حالت‌های نفس و قوای گوناگون آن مربوط می‌شود. از دیدگاه ملاصدرا رحمته‌الله حیات مادی متوقف بر قوه علمی (برای تمییز صلاح از فساد) و قوه غضبیه (برای دفع مفسده) و قوه شهویه (برای جلب منفعت) است. انسان برای کمال خود و شکوفایی استعدادهایش باید این سه قوه را به اعتدال بکشاند. اعتدال قوای علمی را حکمت، اعتدال در قوه غضبیه را شجاعت و اعتدال قوای شهویه را عفت می‌نامند. از اعتدال و ترکیب این سه قوه عدالت حاصل می‌شود که صراط مستقیم است و به کمال و سعادت فرد و جامعه می‌انجامد (رستمی، ۱۳۸۴/جمشیدی، ۱۳۸۰، ص ۳۴۰-۳۵۰).

علم فقه از احکام شرعی اعمال و رفتار انسان‌ها در تمام زمینه‌ها اعم از رابطه وی با خداوند متعال ﷻ، طبیعت، اموال، خودش، دیگران و دولت بحث می‌کند. در متون فقهی در مواضع متعددی مانند شرایط قاضی، شهود محکمه، شهود طلاق، شرایط امام جماعت، شرایط حاکم و ... از عدالت سخن به میان آمده است. امام خمینی ﷻ در تعریف عدالت فقهی می‌نویسد که «عدالت عبارت از حالت نفسانی است که باعث می‌شود انسان همیشه تقوایی داشته باشد که مانع از ترک واجبات یا انجام محرّمات شرعی است و برای احراز آن، حسن ظاهر کافی است» (موسوی خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۸۰۶). علامه طباطبایی ﷻ در بیان تفاوت میان عدالت اخلاقی و فقهی می‌گوید که «عدالت فقهی هیئتی است نفسانی که انسان را از ارتکاب کارهایی که به نظر عرف متشرع گناه کبیره است باز می‌دارد؛ اما ملکه عدالت در اصطلاح اخلاق، ملکه راسخ به حسب واقع است نه به نظر عرف» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۹۹).

جنبه‌های فردی و اجتماعی عدالت

ابداع اصطلاح عدالت اجتماعی در دوران اخیر به این جهت است که لفظ عدالت مطلق است و شامل حالت‌ها و روابط انسان با خودش فی نفسه، طبیعت، خداوند متعال ﷻ و دیگران می‌شود. اقتضای عدالت در هر یک از این حوزه‌ها با یکدیگر متفاوت است. عدالت اجتماعی به مواردی از کاربرد عدالت که به حوزه روابط متقابل میان افراد با یکدیگر یا با دولت مربوط است اطلاق می‌شود و در برابر، عدالت فردی به رابطه فرد با خودش یا با خداوند متعال ﷻ مربوط می‌شود که در فقه و اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرد. در عدالت فقهی و اخلاقی سخن از عادل بودن فرد است؛ اما در عدالت اجتماعی هر نوع رفتار یا رابطه با دیگران که واجد معیار عدالت باشد، به‌طور مستقل متصف به عادلانه بودن می‌شود و در صورت فقدان آن ظالمانه نامیده می‌شود.

فرهنگ‌نامه فلسفی صلیبیا در این باره می‌نویسد: «عدالت اجتماعی عبارت است از احترام به حقوق دیگران و رعایت مصالح عمومی یا عبارت است از شناخت حقوق طبیعی و قراردادی‌ای که جامعه برای تمام افراد قائل است» (صلیبیا، ۱۳۶۶، ص ۴۶۱).

اصطلاح عدالت اجتماعی در آیه‌ها و روایت‌ها به‌طور مستقیم وارد نشده است؛ اما سرچشمه آن در آنها وجود دارد. امام علی علیه السلام در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، موارد ظلم را به سه دسته: ظلم فرد به خودش، ظلم فرد به خداوند متعال جل جلاله و ظلم نسبت به دیگران تقسیم کرده و پس از اشاره به آثار متفاوت هر یک از آنها می‌فرماید:

و ستمی که واگذاشتنی نیست همانا ستم بعضی به بعضی بندگان خداست که قصاص آن شدید است که آن فقط زخمی نیست که با کارد یا ضربه‌ای که با تازیانه وارد آورند؛ بلکه بلایی بر سر ستمکار مردم آزار می‌آورند که درد تازیانه در پیش آن هیچ است (سید رضی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳).

درباره عدالت نیز (که متضاد ظلم است) می‌توان چنین تقسیم‌بندی را روا دانست. علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر آیه مبارکه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) می‌فرماید:

(آیه) دستور به عدل و داد می‌دهد و عدل مقابل ظلم است ... عدالت هر چند که به دو قسم منقسم می‌شود یکی عدالت فردی، یکی عدالت اجتماعی و نیز هر چند لفظ عدالت مطلق است و شامل هر دو قسم می‌شود؛ اما ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۷۹).

استاد مطهری رحمته الله علیه درباره بسامدی عدالت اجتماعی در قرآن کریم می‌نویسد: «بیشترین آیات مربوط به عدل، درباره عدل جمعی و گروهی است، اعم از خانوادگی، سیاسی، قضایی، اجتماعی. تا آنجا که این بنده به تقریب به‌دست آورد در حدود ۱۶ آیه در این زمینه است» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۱).

موضوع عدل در عدالت اجتماعی مربوط به اعمال و روابط انسان با غیر است؛ بنابراین رفتارهای مربوط به رابطه انسان با خداوند متعال جل جلاله و خودش، نیز رابطه انسان با اموال و محیط زیست تا جایی که به حق و حقوق دیگر افراد ارتباط نداشته باشد، خارج از موضوع عدالت اجتماعی هستند.

مفهوم اصطلاحی عدالت اجتماعی

اندیشه‌وران برای عدالت اجتماعی تعریف‌های گوناگونی مانند توازن، تساوی، مراعات شایستگی افراد، بی‌طرفی، «اعطا کل ذی حق حقه» و «وضع الشيء فی موضعه» ذکر کرده‌اند (توسلی، ۱۳۷۵، ص ۵۹-۱۸۲). نکته کلی درباره این تعریف‌ها این است که عدالت

اجتماعی به طور قطع و یقین، با حق و حقوق افراد سروکار دارد؛ بنابراین یکی از ارکان تعریف عدالت، حقوق مردم است و هر تعریفی که در آن مفهوم حق لحاظ نشده باشد ناقص خواهد بود. به همین جهت تعریف عدالت به توازن قابل قبول نیست.

بحث عدل به معنای تناسب، در برابر بی تناسبی، از نظر کل و مجموع نظام عالم است؛ اما بحث عدل در برابر ظلم، از نظر هر فرد و هر جزء مجزاً از اجزای دیگر است. در عدل به مفهوم اول، «مصلحت» کل مطرح است و در عدل به مفهوم دوم، مسئله حق فرد مطرح است. عدل به معنای تناسب و توازن، از شئون حکیم بودن و علیم بودن خداوند متعال ﷻ است. خداوند علیم و حکیم ﷻ به مقتضای علم شامل و حکمت عام خود می داند که برای ساختمان هر چیزی، از هر چیزی چه اندازه لازم و ضروری است و همان اندازه در آن قرار می دهد (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۸-۸۰).

بنابراین چنین معنایی ارتباطی به عدالت اجتماعی که مخالف آن جور و ظلم است ندارد. تعریف عدالت اجتماعی به تساوی هم به همین علت مردود است؛ چون که تساوی بدون ملاحظه استحقاقها مردود است و اگر استحقاقها را در نظر بگیریم، بازگشت این معنا به معنای «اعطاء کل ذی حق حقه» خواهد بود (همان، ج ۱، ص ۸۰). با این حال مساوات و برابری در برخی از موارد عدالت اجتماعی به عنوان یک معیار، کاربرد وسیعی دارد که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

بی طرفی، یکی دیگر از تعریفهای عدالت اجتماعی است. عمده موارد کاربرد اصل بی طرفی، بی طرفی مسئولان دولتی در توزیع اموال عمومی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۹۷/ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۱۰۵) و امور قضایی است. چنانکه در روایتها وارد شده است، قاضی باید در چگونگی مواجهه با طرفین دعوا هیچ گونه تبعیضی میان آنها اعمال نکند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۱۵۶).

اصل بی طرفی از این جهت که بیانگر یکی از قیده‌های سلبی مفهوم عدالت است، کمک خوبی به روشن شدن مفهوم عدالت می کند؛ اما با توجه به این که ممکن است بی طرفی در مواردی؛ مانند لزوم حمایت از مظلوم در برابر ظالم، مذموم باشد، هیچ توضیحی درباره تمییز بی طرفی ممدوح از مذموم ارائه نمی دهد و مهم تر از آن، این که بی طرفی فقط شرایطی را که قاضی و تقسیم کننده باید داشته باشند را روشن می کند؛ اما درباره ملاک و معیار عادلانه بودن و غیرعادلانه بودن محتوای قضاوت و کیفیت تقسیم، ساکت است. خلاصه

اینکه ایده بی‌طرفی از این جهت که درباره محتوای عدالت و حق و حقوق طرفین معیاری به‌دست نمی‌دهد نمی‌تواند تعریف مناسبی برای عدالت اجتماعی شمرده شود.

بررسی تعریف عدالت اجتماعی به «وضع الشیء فی موضعه»

مطابق این تعریف، ممکن است برای هر عملی در مجموعه رفتارهای انسان، جایگاه، کمیت و کیفیت‌های گوناگونی تصور شود و در هر مجموعه و نظامی برای هر چیزی یا هر شخصی جایگاه‌های متعددی در نظر گرفته شود، وضعیت عادلانه وضعیتی است که هر امری و هر چیزی بدون کم و زیادی در همان وضعیت شایسته و بایسته خود قرار گیرد.

این تعریف از نظر جامعیت شامل تمام رفتارهای فردی و اجتماعی و انواع روابط انسان با خود، خداوند متعال ﷻ، دیگران و طبیعت می‌شود. نیز این تعریف اعم از آن است که درباره موضوع، حقی مطرح باشد یا نباشد و در مواردی هم که حقی مطرح باشد اعم از آن است که آن حق، لازم‌الرعايه باشد یا نباشد. دایره پوشش این تعریف از دیگر تعریف‌های ذکر شده برای عدالت بیشتر است؛ به‌طور مثال تعریف عدالت به تساوی، در تمام موارد کاربرد عدالت صادق نیست؛ اما تعریف پیش‌گفته در همه موارد، از جمله مواردی که عادلانه‌بودن اقتضای تساوی را داشته باشد، صدق می‌کند؛ زیرا در این مورد می‌توان گفت مقتضای قرار گرفتن هر چیزی در جای خود، رعایت تساوی است.

از آنچه درباره جامعیت این تعریف گفتیم معلوم می‌شود ملاک و معیار این که هر چیز در جای مناسب و شایسته خود قرار گرفته باشد این است که در آن، از تمام جهات زمانی، مکانی، کمی و کیفی رعایت تمام مصالح و باید و نبایدها شده باشد و عمل عادلانه عملی است که درست و به‌جا صورت گرفته باشد.

یکی از روایت‌هایی که نویسندگان مسلمان درباره تعریف عدالت به آن استشهاد کرده‌اند، روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره مقایسه میان عدل و جود است که فرموده‌اند: «عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد (الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا) در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌سازد. عدالت تدبیر عمومی مردم است در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است پس عدالت شریف‌تر و برتر است» (نهج‌البلاغه، ح ۴۳۷).

برخی با استشهاد به این روایت گفته‌اند که یکی از معانی عدالت «وضع الشيء فی موضعه» است؛ اما چنین سخنی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا؛ اولاً، این کلام همان‌طور که شهید مطهری رحمته الله علیه نیز گفته است (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۵، ص ۲۲۹)، معطوف به عدالت اجتماعی است؛ وگرنه به لحاظ عدالت فردی جود هم مصداق عدالت است؛ اما در عدالت اجتماعی می‌خواهیم رابطه به نوعی باشد که از هر دو طرف که حساب کنیم عدالت شمرده شود و روشن است که تعریف چنین عدالتی بدون ملاحظه حقوق ناقص است و چنین بیانی را نباید تعریف عدالت شمرده؛ ثانیاً، عبارت «یضع الامور مواضعها» در حقیقت تعریف عدالت نیست؛ بلکه یکی از آثار مهم عدالت است. اگر گفته شود این اثر در حقیقت اثری است که مساوی عدالت است و می‌توان آن را تعریف شيء به آثار آن تلقی کرد، در پاسخ می‌گوییم قرار دادن هر چیز در جای خود، همان‌گونه که برخی از حکیمان نیز گفته‌اند، اثر یا تعریف فعل حکیمانه یا حکمت است و روشن است که حکمت غیر از عدالت و اعم از آن است.

افزون بر این، این تعریف عدالت را به‌عنوان ملاک و معیاری برای درستی و نادرستی اعمال و روابط اجتماعی از کار می‌اندازد و آن را از هرگونه محتوای الهام‌بخشی تهی می‌سازد. نیز این تعریف مانعیت ندارد و باعث می‌شود تمام مواردی که سخن از تعارض عدالت با دیگر هدف‌ها و ارزش‌ها به میان می‌آید، مانند تعارض عدالت و کارایی، آزادی، ثبات، نظم و مانند آن سخنان بی‌معنایی باشند. در موردی که پای حقی در میان نیست و یکی بر دیگری بدون رعایت مصالح مقدم می‌شود، طبق تعریف «وضع الشيء فی موضعه»، عملی غیر عادلانه شمرده خواهد شد؛ در حالی که براساس ارتکاز عرفی از معنای عدالت اجتماعی، عدم رعایت مصالح (در غیر موارد حقوق) باعث نقض عدالت نیست.

به نظر می‌رسد «قرار دادن هر چیز در جای خود» در حقیقت مفهومی فراتر از عدالت اجتماعی را می‌طلبد و برای این منظور مفاهیم «عقلانیت» و «حکمت» مناسب‌تر است.

تقریر مطلب درباره «عقلانیت» به این صورت است که وقتی از به‌جا بودن عملی و قرار گرفتن آن در جایگاه شایسته و بایسته‌اش، به این معنا که در آن، از تمام جهات رعایت تمام مصالح و باید و نبایدها شده باشد، سخن می‌گوییم، در حقیقت از عمل عاقلانه سخن به میان آورده‌ایم. چنان‌که در روایتی از امام علی علیه السلام آمده است که «قیل له لله: صف لنا العاقل،

فقال ﷺ: هو الذي يضع الشيء موضعه، فقيل: فصف لنا الجاهل، فقال: قد فعلت» (نهج البلاغه، ح ۲۳۵). از این رو باید گفت «وضع الشيء في موضعه» تعریف عمل عاقلانه است نه عدالت. اما درباره حکمت، در اصطلاح علم کلام حکمت در برابر فعل عبث و ناپسند است که آن نیز بیان دیگری از کار نابه جا و قرار دادن امور در جایی است که خلاف مصلحت می باشد. از این رو «وضع الشيء في موضعه» در حقیقت تعریف حکمت و فعل حکیمانه است نه عدالت (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۷۵۶).

به بیان دیگر می توان گفت عدالت دو معنا دارد، یکی عام و کلی که تقریباً مترادف با حکمت و عقلانیت است و «وضع الشيء في موضعه» به آن اشاره می کند و یکی خاص که فقط مربوط به عدالت اجتماعی است و «اعطاء كل ذي حق حقه» بیان گر آن است (ابراهیمی، ۱۴۱۷ق، ص ۹۲).

تعریف عدالت اجتماعی به «اعطاء كل ذي حق حقه»

معنای اصلی عدالت در لغت را که به نوعی در تمام موارد کاربرد آن لحاظ می شود، «برابری» و مطابقت با حق دانستیم. در بررسی معنای اصطلاحی آن در قرآن کریم و روایت هم بر همین معنا صحه گذاشتیم. موضوع عدالت اجتماعی نیز براساس بحث های گذشته مواردی را شامل می شود که حق و حقوق متقابل افراد با هم و با دولت مطرح باشد. حال با توجه به اینکه دیگر تعریف های عدالت را برای عدالت اجتماعی ناکافی دانستیم به طور منطقی به این تعریف منتهی می شویم که عدالت اجتماعی عبارت است از دادن «حق به صاحب حق» و «اعطاء كل ذي حق حقه»، چنان که بسیاری از اندیشه وران مسلمان معاصر نیز به این معنا تصریح کرده اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۳۶ / منتظری، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۳۲).

استاد مطهری رحمته الله معنای سوم عدالت را که مربوط به عدالت اجتماعی است، چنین بیان کرده است: رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حق او را و ظلم عبارت است از پامال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران. معنای حقیقی عدالت اجتماعی بشری؛ یعنی عدالتی که در قانون بشری باید رعایت شود و افراد بشر باید آن را محترم بشمارند همین معنا است (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۸۰).

با عنایت به این که موضوع عدالت اجتماعی فقط شامل مواردی است که به طور مستقیم با حقوق و روابط متقابل میان مردم و دولت ارتباط پیدا می کند، معلوم شد اطلاق

عادلان‌بودن درباره وضعیت نهادها و تعادل کلی جامعه (بدون لحاظ حقوق فی مابین)، به علت خلط میان عدالت به معنای توازن و تناسب (در برابر بی‌تناسبی) و عدالت اجتماعی، (در برابر آن ظلم) است.

از مطالب پیشین مشخص شد که افزون بر مفهوم «برابری»، شناخت مفهوم حق نیز برای شناخت مفهوم عدالت اجتماعی نقش اساسی دارد؛ به گونه‌ای که بدون درک معنای دقیق آن مفهوم عدالت نیز از بوته ابهام خارج نخواهد شد. با این حال خود این مفهوم نیز مانند عدالت بسیار پیچیده است. در اینجا برای شناخت بهتر مفهوم حق، بُعدهای گوناگون آن را در ضمن چند محور بررسی می‌کنیم.

۱. معنای کلی حق در لغت

واژه حق در لغت به معنای گوناگونی مانند یکی از آسامی خداوند متعال عز وجل یا از صفات وی، ضد باطل، امری که قضای الهی به آن تعلق گرفته و وقوعش حتمی است، عدل، مال، ملک، موجود ثابت، صدق، حزم، و ... به کار رفته است (فیروزآبادی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۲۱). در استعمالات قرآن کریم هم این واژه در معانی متعددی مانند وجود ثابت بالذات (حج: ۲۲)، باور مطابق با واقع (بقره: ۲۱۳)، وعده‌ای که در موعد خودش به آن وفا می‌شود (یونس: ۵۵) و موارد دیگری از این قبیل به کار رفته است.

فارس‌بن‌زکریا درباره معنای اصلی حق که تمام معانی پیش گفته به آن بازمی‌گردند می‌گوید: «حق یک معنای اصلی دارد که عبارت است از ثبات یک چیز و درستی آن؛ پس حق نقیض باطل است و تمام فروع دیگر با نوعی استخراج نیکو و تلفیق شایسته به آن بازمی‌گردد» (ابن فارس، ۱۳۸۷، ماده حق). *راغب‌اصفهان‌ی* می‌گوید: «اصل حق، مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است» (خسروی‌حسینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۱۸). *فخرالدین طریحی* نیز همین باور را دارد و می‌گوید: «معنای اصلی حق، مطابقت و موافقت است» (طریحی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۴۵-۵۴۹). علامه *مصطفوی* نیز باور دارد که ریشه تمام معانی در این ماده عبارت است از ثبوت همراه با مطابقت با واقع و این ویژگی در مفهوم حق در تمام مصداق‌های آن اخذ شده است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۲).

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های معنایی در میان کاربردهای گوناگون حق، تفاوت معنا در میان یک گروه از کاربردها که ناظر به امور تکوینی و حقیقی هستند (کهف: ۵۶) و دسته دیگری است که مربوط به امور اعتباری می‌شوند؛ مانند «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج: ۲۴-۲۵).

در مقایسه میان این دو دسته از کاربردها، ملاحظه می‌کنیم معنای کلی حق؛ یعنی «ثابت بودن» در هر دوی آنها لحاظ شده است با این تفاوت که برخلاف امور تکوینی که ظرف ثبوت آنها عالم واقع بود، ظرف ثبوت حق در اعتباریات، عالم اعتبار است. با این حال تفاوت این دو به قدری فراوان است که دسته دوم را می‌توان تحت عنوان خاص و مستقلی مورد بررسی قرار داد.

استاد مصباح‌یزدی درباره تفاوت این دو گروه می‌گوید:

در دسته اول، ما حق را در امور حقیقیه و تکوینیه استعمال می‌کردیم و در دسته دوم آن را در امور اعتباری و مفاهیم قانونی و اخلاقی به کار می‌بریم؛ به طور مثال وقتی می‌گوییم، حق ملکیت یا حق زوجیت، این به آن معنا نیست که در آنجا چیزی در واقع تحقق داشته باشد؛ بلکه این حق، امری اعتباری است و مانند این‌هاست مفاهیم اخلاقی که دلالت‌های ارزشی دارند (مصباح‌یزدی، ۱۹۹۸، ص ۲۱۹).

۲. معنای حق در عدالت عام

در بررسی معنای لغوی عدالت و مفهوم اصطلاحی آن در قرآن کریم و روایت ملاحظه کردیم عدالت عام که شامل عدل الهی، عدالت فردی و عدالت در اصطلاح فقه و اخلاق نیز می‌شد، به معنای برابری و مطابقت عمل با حق است. اکنون با توجه به معنای لغوی حق پیش از این ذکر شد معنای مورد نظر از این واژه در تعریف عدالت چگونه خواهد بود. مقام معظم رهبری در این باره می‌گوید:

حق در جهان‌بینی اسلامی عبارت است از قرار حقیقی عالم هستی؛ یعنی آن قرار حقیقی عالم وجود، همان که خداوند متعال ﷻ آن‌چنان آفریده است که باید باشد. همان که محصول حکمت الهی است و باید آن‌چنان باشد و آن‌چنان سیر کند که مطابق واقع و حکمت الهی باشد» (جاویدی، ۱۳۸۶، ص ۴۲).

به این ترتیب، حق همان معیار و حدی است که در دستگاه آفرینش و نظام تشریح الهی، برای هر رأی، حالت نفس، عمل یا رابطه‌ای وجود (ثبات) دارد که مطابقت و برابری با آن و به تعبیر مناسب‌تر رعایت آن، عدالت و تخطی از آن ظلم تلقی می‌شود. از این رو قرآن کریم رعایت حق را سبب عدالت‌ورزی می‌داند: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (اعراف: ۱۸۱). چنان‌که در نقطه مقابل، عدم رعایت حد و تجاوز از آن را به‌عنوان ظلم معرفی می‌کند: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹).

۳. مفهوم حق در عدالت اجتماعی

مفهوم حق در اصطلاح علوم اجتماعی، از عناصری مانند سلطه، قدرت، اولویت، صلاحیت انجام فعل، آزادی فعل یا ترک، امتیاز، اختیار و ... گرفته شده است. شایع‌ترین عنصر از میان این‌ها سلطه و اختیار است؛ به این معنا که وقتی می‌گوییم کسی در موردی حقی دارد منظور این است که وی در این مورد سلطه‌ای دارد که دیگران ندارند و بر دیگران لازم است که این حق را محترم شمارند (موحد، ۱۳۸۱، ص ۴۲).

مفهوم حق در منابع فقهی هم مورد بحث و گفت و گو قرار گرفته است. محقق اصفهانی^۱ باور دارد که در هر یک از موارد حقوق، حق به معنای خاصی مورد جعل و اعتبار قرار گرفته و نمی‌توان معنای جامعی برای آنها در نظر گرفت، در برخی موارد اختیار فسخ، در موردی اولویت، گاهی ولایت و گاهی ...؛ بنابراین معنای حق در موارد گوناگون آن مشترک لفظی است (حائری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۸)؛ اما مشهور فقیهان برای حق در تمام موارد حقوق اعتباری، معنای واحدی قائل هستند و موارد آن را از قبیل اشتراک معنوی می‌دانند. امام خمینی^۲ باور دارد که حق به حسب مفهوم عرفی و ارتکاز عقلایی معنای واحدی دارد و آن اعتباری خاص است که متفاوت از اعتبار ملک و سلطنت می‌باشد. وی سلطنت بر اموری مانند نقل و اسقاط و ... را از احکام حق می‌شمارند (موسوی خمینی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۹-۴۵). محقق نائینی^۳ باور دارد که حق، سلطنت ضعیف بر مال است و سلطنت بر منفعت قوی‌تر از آن و قوی‌تر از هر دوی آنها سلطنت بر عین است. قدر جامع میان ملک و حق، نسبت اضافه‌ای است که میان مالک و طرف اضافه وجود دارد و از آن به واجدیت تعبیر می‌شود و اینکه اختیار و زمام امر شیء به

دست کسی است که جعل به نفع وی صورت گرفته و سلطنت و قدرت دارد. این اضافه اگر از نظر خودش و متعلقش تام باشد به طوری که قابلیت انواع تصرفات را داشته باشد، ملک نامیده می‌شود و اگر ضعیف باشد- یا به علت خود اضافه مانند حق مرتهن در عین مرهونه یا قصور در متعلقش، مانند حق تحجیر و حق اختصاص نسبت به اشیایی که مالیت ندارند، مانند شرابی که قابل تبدیل به خمر باشد- حق نامیده می‌شود.

یکی از مفاهیم نزدیک به مفهوم حق، مفهوم حکم است. حق و حکم از این جهت که هر دو از مجعولات اعتباری هستند مانند هم می‌باشند؛ اما مشهور میان فقیهان این است که حقوق قابل اسقاط و نقل هستند و زمام امر آنها به دست ذی حق است؛ اما حکم قابل نقل و اسقاط نیست (همان، ص ۴۵-۵۰).

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله درباره ماهیت حق و حکم باور دارند:

حق و حکم هر دو از مجعولات اعتباری هستند که به افعال تعلق می‌گیرند و تردیدی در این نیست که حقیقت هر دوی اینها صرف اعتبار است و هیچ تفاوتی از این جهت با یکدیگر ندارند. بلی مانعی ندارد که اصطلاحاً حق را درباره طایفه خاصی از احکام که قابل اسقاط هستند به کار ببریم؛ زیرا مناقشه‌ای در اصطلاح نیست (موسوی خوئی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۹۸). یکی از ویژگی‌های مفهوم اعتباری حق این است که همواره درباره هر حقی یک «ذی حق یا من له الحق» و یک «من علیه الحق» وجود دارد. به این معنا که وقتی به موجب یک حق، برای کسی امتیاز و سلطه‌ای قرار می‌دهیم، حتماً این به آن معناست که در برابر، کسانی هم هستند که مکلف به رعایت این حق هستند و باید آن را محترم بشمارند. از این رو گفته می‌شود که حق و تکلیف ملازم یکدیگر هستند.

خلاصه اینکه واژه حق در تعریف عدالت اجتماعی به معنای نفع، امتیاز، سلطه یا نوعی رابطه حقوقی است که در عالم اعتبار برای کسی وجود (ثبات) دارد، رعایت آن بر دیگران لازم و زمام آن به دست ذی حق است؛ می‌تواند آن را اعمال یا اسقاط کند. رعایت چنین حقی عدالت اجتماعی و تجاوز به آن ظلم تلقی می‌شود.

۴. حقوق غیرالزامی (اخلاقی) و حقوق الزامی

در میان اعتبارات و مجعولات شرعی و عقلایی انواع گوناگونی از تکالیف و حقوق وجود دارند که برخی از آنها الزامی و برخی غیرالزامی است، برخی به حوزه روابط فرد با

خودش، خداوند متعال جَلَّ جَلَالُهُ و طبیعت مربوط می‌شود و برخی به روابط میان انسان‌ها با یکدیگر؛ برخی حقوق، جنبه قانونی دارند که برای آنها ضمانت اجرای دولتی پیش‌بینی شده است؛ اما برخی دیگر ممکن است اصلاً الزامی نباشند یا اگر الزامی باشند ضمانت اجرای آنها فقط مجازات‌های اخروی و انگیزه‌های ایمانی افراد باشد.

تردیدی وجود ندارد که تمام این حقوق و تکالیف و بایدونبایدها براساس مصالح و مفاسد واقعی که همان خیر و صلاح فرد و جامعه است، وضع شده‌اند و بدون اجرای کامل آنها سعادت حقیقی بشر محقق نخواهد شد؛ اما باید توجه داشت که حقوق استجابی، به‌رغم تمام اهمیتی که در جایگاه خود دارند و به‌عنوان زیربنای روحی و انگیزشی رفتار عادلانه نقش بسیار مهمی در تحقق عدالت اجتماعی ایفا می‌کنند، از دایره شمول حق در عدالت اجتماعی خارج هستند؛ بنابراین حق مورد بحث در عدالت اجتماعی، فقط شامل حقوقی است که الزام‌آور بوده و تخطی از آن مستوجب مؤاخذه باشد.

۵. مراد از «کل ذی حق» چیست؟

در منابع اسلامی از امور متعددی به‌عنوان ذی‌حق نام برده شده است. امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق به انواع گوناگونی از حقوق مانند حقوق خداوند متعال جَلَّ جَلَالُهُ، نفس و اعضای بدن، اعمال انسان، اموال و املاک، امام (در برابر رعیت)، رعیت (در برابر امام) و افراد (در برابر یکدیگر) اشاره فرموده که بر عهده انسان قرار داده شده است (ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۵۵-۲۷۲). از میان تمام این موارد، فقط سه گروه؛ حق حاکم، حق رعیت و حق افراد به‌طور مستقیم به عدالت اجتماعی مربوط می‌شود و شمول بقیه موارد فقط در صورتی است که به‌صورتی به حقوق متقابل افراد مرتبط شوند. از این‌رو مراد از ذی‌حق در عبارت «اعطاء کل ذی حق حقه» چنین گروه‌هایی هستند. دیگر موارد را باید در دیگر عرصه‌های عدالت مورد بحث قرار داد.

۶. منظور از اعطاء حق چیست؟

وقتی در تعریف عدالت می‌گوییم «اعطاء کل ذی حق حقه» لازمه این سخن این است که در مرتبه نخست، ماهیت حق روشن شده باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر آن را رعایت کنیم و به صاحبش برسانیم عدالت تحقق پیدا کند وگرنه اگر قرار باشد خود این مطلب که چه چیزی

حق تلقی می‌شود و حقوق افراد چگونه شکل می‌گیرد نیز به عدالت منوط باشد، آن‌گاه تعریف ما مبتلا به اشکال دور خواهد بود. پرسشی که در اینجا مطرح است این است که آیا حق مقدم بر عدالت است یا عدالت مقدم بر حق؟

شهید مطهری رحمته‌الله در پاسخ به این پرسش حق را مقدم بر عدل دانسته و می‌نویسد: «عدالت مرحله اجرایی حق است، حق طبیعی و ثابت است؛ اما عدالت و اجرا ارادی و اختیاری است» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۲۱۵).

توضیح مطلب اینکه اعطای حق دو گونه است: الف) در مرحله‌ای که می‌خواهیم معین کنیم که اساساً افراد چه حقوقی باید داشته باشند و باید برای آنها چنین حقی تشریح شود. ب) دیگری در مرحله اجرای آن حقوق. عدالت اجتماعی مربوط به مرحله دوم؛ یعنی اجرای حقوق است و به این معنا مرتبه آن متأخر از حق است؛ اما «اعطاء کل ذی حق حقه» در مرحله اول که می‌خواهیم مشخص کنیم که چه حقوقی و برای چه کسانی وجود دارد، آن‌گونه که در روایت امام کاظم علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدَ قَسَمَهُ وَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ الْخَاصَّةَ، وَالْعَامَّةَ، وَالْفُقَرَاءَ، وَالْمَسَاكِينَ، وَكُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۵۴۲)، بحث دیگر، فراتر از عدالت اجتماعی است. نکته اساسی تعیین حقوق در این مرحله این است که با توجه به تفاوت استعدادها، ظرفیت‌ها، میزان کوشش افراد و ... به هر حال استحقاق‌های متفاوتی پیدا خواهد شد؛ آنچه در تعیین استحقاق‌ها مهم است این است که در هر صورت باید پشتوانه استدلالی متقن داشته باشند (مانند کاری که شهید صدر رحمته‌الله در کتاب ارزشمند اقتصادنا درباره تبیین حقوق توزیع درآمد در اسلام انجام داده‌اند). به بیان دیگر، آنچه در مرتبه جعل قانون و حقوق ملاک عمل قرار می‌گیرد، عدالت اجتماعی نیست؛ بلکه مفهومی عام‌تر از آن به نام مصلحت همراه به حکمت و عقلانیت است که براساس آن، حقوق مربوط به روابط اجتماعی باید با در نظر گرفتن تمام حقیقت‌ها و سنت‌های عالم هستی، ملاحظه تمام مصالح مادی، معنوی، فردی و اجتماعی زندگی انسان (بدون غرض‌ورزی) و محاسبه تمام پیامدها و با استفاده از همه منابع و ابزارهای شناخت اعم از عقل، نقل معتبر و تجربه‌های اطمینان‌بخش صورت پذیرد. گرچه در برخی از تعبیرها از این معنا نیز به‌عنوان عدالت یاد شده است؛ اما باید توجه داشت که چنین معنایی غیر از عدالت اجتماعی مصطلح است.

به هر حال آنچه در عدالت اجتماعی مهم است این است که پس از آنکه براساس اصول حکمت و عقلانیت به ترتیبی که پیش از این گفته شد، حقوق افراد و گروه‌ها در برابر یکدیگر مشخص شد، در مقام عمل، همان حقوق بدون تبعیض و بدون کم‌وکاستی به مرحله اجرا درآید؛ بنابراین مفاد دادن حق به «کلّ ذی حقّ» آن است که اولاً، کسانی که ذی حق نیستند نباید چیزی به آنها داده شود و به همین جهت /میر مؤمنان^{علیه السلام} در پاسخ کسانی که به ناحق درخواستی از بیت‌المال داشتند می‌فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ؛ فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَإِلَّا فَجَنَازَةٌ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لغيرِ أَفْوَاهِهِمْ» (نهج البلاغه، خ ۲۳۲).

این مال نه از آن من است و نه تو؛ بلکه دارایی مسلمانان است که به نیروی شمشیرهایشان به دست آمده است؛ پس اگر تو در نبردشان با آنان همراه بوده‌ای، مانند ایشان بهره می‌بری؛ وگرنه دستاورد ایشان جز برای خود آنان نیست.

ثانیاً، تمام کسانی که ذی‌حق هستند بدون تبعیض باید حق خود را دریافت کنند. چنان‌که امام علی^{علیه السلام} در تقسیم بیت‌المال هیچ تبعیضی میان اشراف و غیر آنها و عرب و عجم و خویشاوند و بیگانه نگذاشت و خیانت به بیت‌المال را حتی از طرف نزدیک‌ترین افراد خود تحمل نکرد (حسینی، ۱۳۸۰)؛ ثالثاً، حقوق هر کسی به همان اندازه که استحقاق آن وجود دارد بدون کم‌وکاستی باید ادا شود؛ بنابراین /میر مؤمنان^{علیه السلام} به کارگزار خود در زکات فرمود:

تو را در این زکات، بهره‌ای معین و حقی معلوم است و شریکانی مستمند داری و ناتوانانی نیازمند [که در آن، با تو شریک هستند]. ما حقّ تو را سراسر می‌پردازیم؛ پس تو [نیز] حقوق ایشان را یک‌سره ادا کن؛ و گرنه، روز قیامت از کسانی هستی که بیشترین دادخواه را دارند و بدآ به حال کسی که دشمنش نزد خداوند متعال^{جل جلاله}، فقیران و مستمندان و نیازخواهان و رانده‌شدگان و وام‌داران تهی دست و در راه ماندگان باشند!

نیز «وَأَنَا مُؤَفَّوْكَ حَقِّكَ، فَوْفَهُمْ حُقُوقُهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۶، ص ۸۵). در این روایت به این معناست که باید حق افراد ذی‌حق را به صورت کامل ادا کنی، چنان‌که ما هم حق تو را بدون کم‌وکاستی ادا خواهیم کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. معنای محوری و اصلی عدالت در لغت برابری است. در امور محسوس و بیرونی؛ مانند دو کفه ترازو، طرفین برابری مشخص هستند؛ اما درباره رأی، حالت‌های نفس انسان و اعمال و روابط انسانی، طرفی که برابری این امور با آن سنجیده می‌شود، مفهومی به نام حق یا حد است. از این رو مفهوم برابری در این‌گونه موارد به «رعایت حق» تأویل می‌شود.

۲. تعریف «وضع الشيء فی موضعه» مربوط به معنای دیگری غیر از عدالت اجتماعی است. این تعریف بر مفهوم‌هایی مانند عقلانیت و حکمت است که عام‌تر از عدالت اجتماعی هستند.

۳. مفهوم صحیح عدالت اجتماعی عبارت است از رعایت حقوق اجتماعی و لازم‌الرعايه مردم و دولت در اعمال و روابط اجتماعی که در اصطلاح از آن به‌عنوان «اعطاء كل ذي حق حقه» تعبیر می‌شود.

۴. معنای اصلی حق در لغت، «ثابت» و نقطه مقابل آن «باطل» است. در بحث‌های عدالت عام، منظور از حق، معیار و حدی است که در دستگاه آفرینش و نظام تشریح الهی، برای هر رأی، حالت نفس، عمل و یا رابطه‌ای وجود (ثبات) دارد که مطابقت و برابری با آن و به تعبیر مناسب‌تر رعایت آن، عدالت و تخطی از آن ظلم تلقی می‌شود.

۵. واژه حق در تعریف عدالت اجتماعی به معنای نفع، امتیاز، سلطه یا نوعی رابطه حقوقی است که در عالم اعتبار برای کسی وجود (ثبات) دارد، رعایت آن بر دیگران لازم و زمام آن به دست ذی‌حق است، می‌تواند آن را اعمال کند یا اسقاط کند. رعایت چنین حقی عدالت اجتماعی و تجاوز به آن ظلم تلقی می‌شود.

۶. عدالت اجتماعی مربوط به مرحله اجرای حقوق است به این معنا که ابتدا باید حقوق ناظر بر تخصیص امکانات، فرصت‌ها، درآمدها و ثروت‌ها و ... براساس اصول مصلحت، حکمت و عقلانیت و با ملاحظه تمام حقایق زندگی و نیازهای فردی و اجتماعی و جمیع مصالح و با استفاده از تمام منابع و ابزارهای علمی اعم از عقل، نقل معتبر و تجربه اطمینان بخش بشری تعیین شود؛ سپس براساس اصول عدالت اجتماعی اجرا شود.

۷. مقتضای رعایت حقوق در عدالت اجتماعی این است که اولاً، منافع فقط به کسانی تعلق بگیرد که استحقاق دریافت دارند؛ ثانیاً، در چگونگی پرداخت هیچ تبعیضی اعمال نشود؛ ثالثاً، حقوق افراد بدون کم‌وکاستی و برابر استحقاق آنها ادا شود.

۸. عدالت اجتماعی فقط شامل مواردی از حقوق است که الزامی هستند و به روابط متقابل افراد با یکدیگر و با دولت مربوط می‌شوند. از این‌رو حقوق مربوط به روابط انسان با خود و خداوند متعال ﷻ و نیز حقوق مربوط به اموال خصوصی و طبیعت (تا آنجا که به حقوق دیگران مربوط نشود) از شمول موضوع عدالت اجتماعی خارج هستند و در دیگر شاخه‌های عدالت باید مورد بحث قرار داده شوند؛ هر چند که مانند کفاره و نذر جزء تکالیف الزامی باشند. نیز حقوق استحبایی و غیرالزامی و احکامی مانند اعتدال در مصرف و دوری از اسراف و تبذیر در اموال خصوصی که به رابطه انسان با اموال خصوصی خودش مربوط می‌شوند و عناوینی مانند احسان، ایثار و مواسات خارج از مقوله عدالت اجتماعی هستند و جای آنها در بحث‌های فقهی و اخلاقی است.

۹. رعایت کارایی اگرچه لازمه حکمت، عقلانیت، اتقان، احسان، پرهیز اسراف و تبذیر و مانند آن است؛ از این‌رو امر بایسته‌ای است؛ اما با این حال این مفهوم، ارتباط مستقیمی با عدالت اجتماعی ندارد و در جای دیگری باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی، عبدالجواد؛ نظرة حول دروس فى العقيدة الإسلامية؛ ج ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن‌أثیر؛ النهاية فى غریب الحدیث؛ تحقیق طاهر أحمد زاوی و محمود محمد الطناحی؛ ج ۴، قم: مؤسسه إسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری؛ ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳.
۴. ابن‌فارس، احمد؛ ترتیب مقایس اللغة؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ بیروت: دارصادر، ۱۴۱۰ق.

۶. توسلی، حسین؛ مبانی نظری عدالت اجتماعی؛ تهران: مدیریت بهره‌وری بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۷۵.
۷. جاویدی، مجتبی؛ قاموس عدالت؛ بررسی مبانی نظری و عملی مفهوم عدالت در کلام مقام معظم رهبری؛ چ ۱، تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۶.
۸. جمشیدی، محمدحسین؛ بررسی و تبیین نظریه عدالت (قسط) با تأکید بر دیدگاه‌های سه اندیشمند مسلمان ابونصر فارابی رحمه‌الله، امام خمینی رحمه‌الله و شهید صدر رحمه‌الله؛ تهران: پایان‌نامه دکترای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۹. حائری، سیدکاظم؛ فقه العقود؛ چ ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ق.
۱۰. حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسایل الشیعه؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۱. حسینی، سیدرضا؛ ۱۳۸۰، «بیت‌المال»؛ مجموعه دانشنامه امام علی علیه‌السلام، زیر نظر علی‌اکبر صادقی رشاد؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۲. خسروی حسینی، سیدغلام‌رضا؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ القرآن؛ چ ۲، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۳. راغب‌اصفهان‌ی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ چ ۱، تحقیق صفوان عدنان‌داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۴. زبیدی؛ تاج العروس؛ ترجمه علی شیری؛ بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۱۵. سجادی، سیدجعفر؛ فرهنگ معارف اسلامی؛ چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۶. سیدرضی؛ نهج‌البلاغه؛ ترجمه ناهید آقامیرزایی؛ چ ۱، تهران: انتشارات بهزاد، ۱۳۷۹.
۱۷. صلیبا، جمیل؛ فرهنگ‌نامه فلسفی؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ چ ۱، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۶.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی التفسیر القرآن؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی‌همدانی؛ چ ۵، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۹. طریحی، فخرالدین؛ مجمع‌البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ چ ۲، تهران: مکتبه نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.
۲۰. عسکری، ابوهلال؛ الفروق اللغویة؛ چ ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.

۲۱. عیوضلو، حسین؛ عدالت و کارایی در تطبیق با نظام اقتصادی در اسلام؛ چ ۱، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۲۲. فراهیدی، خلیل، کتاب العین؛ ترجمه مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی؛ چ ۲، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۲۳. فیروزآبادی؛ القاموس المحيط؛ نرم افزار مکتبه اهل البيت علیهم السلام، [بی تا].
۲۴. قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس القرآن؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱.
۲۵. کلینی، محمدبن یعقوب؛ کافی؛ بیروت: دارالصعب، ۱۴۰۱ق.
۲۶. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ چ ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی؛ معارف القرآن؛ چ ۲، بیروت: الدار الاسلامیه، ۱۹۹۸م.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی؛ مشکاه (مجموعه آثار آیت الله محمدتقی مصباح یزدی)؛ تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری؛ قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴.
۲۹. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری علیه السلام؛ چ ۳، قم: صدرا، ۱۳۸۴.
۳۱. منتظری، حسین علی؛ رساله استفتاءات؛ چ ۱، قم: [بی تا]، [بی تا].
۳۲. موسوی خمینی، سیدروح الله؛ کتاب البیع؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، [بی تا].
۳۳. موسوی خویی، سیدابوالقاسم؛ مصباح الفقاهه؛ چ ۱، قم: انتشارات دواری، [بی تا].